

کدام سیمرغ؛ شاهنامه یا منطق الطیر؟

ناتاشا اخترزند

کارشناس زبان و ادب فارسی و دبیر ادبیات مدارس متوسطه ۱ فلاورجان اصفهان

چکیده

است که رستم باید پس از عبور از هفت خان او را بکشد و خون جگر او را در چشمان کیکاووس، که به جادوی دیو نابینا شده بچکاند، تا وی بینایی‌اش را باز یابد. (شاهنامه، ۱۳۶۶: ۱۶۷)

رمزگان رنگ‌ها و آغاز سفر سیمرغ‌ها

در اینجا به نوعی رمزگان رنگ‌ها برمی‌خوریم که می‌تواند این افسانه را به روایتی از مردمان سیاه‌چرده‌تر از آریاییان منتسب و مرتبط سازد. او بار نخست زال نوزاد را به زیر بال می‌گیرد و می‌پرورد. بار دوم همسر او رودابه، را از دردی که زادن رستم بر تن او نشانده آزاد می‌کند، و بار سوم و واپسین، چند صد سال بعد بر زخم‌هایی که زوبین اسفندیار رویین تن بر بدن پهلوان پیر، رستم‌دستان و باره‌همراهش، رخس، گشوده مرهم می‌گذارد، چاره‌کار او را در جدال با قهرمان دین بهی به او می‌نمایاند و تهمتن را از مرگی ناگزیر می‌رهاند. در همین دیدار واپسین، سیمرغ اشاره‌ای گذرا نیز به جفت خود دارد؛ هم او که اسفندیار زندگی‌اش را به سر آورده بود. این هر سه دیدار در خور توجه و تحلیلی ویژه‌اند. آگاهی سیمرغ از «فرّ خویش» او را به موجودی بدل می‌کند که نه تنها جهانی فراسوی جهان خاکیان را به زیر پر گرفته بلکه بر این برتری مقام خود در زنجیره هستی نیز واقف است. آن‌گاه که این موجود رازدان و رازآلوده را در حلولی دیگر در قاف منطق الطیر می‌بینیم، این ویژگی باز هم در او نمایان‌تر شده و در واقع همان خصلتی گردیده که او را شایسته شاهی پرنندگان و قبله‌غائی صوفیان سالک می‌سازد. آشکارا، سه دیدار سیمرغ در شاهنامه، همانند دیگر داستان‌های این متن شگرف، براساس فرض وجود جهانی بیرون از زندگی خاکی آدمی و کرد و کار او استوار است؛ شکلی از واقعیت که تصور حماسه را در مقام روایتی آفاقی امکان‌پذیر و طبیعی جلوه می‌دهد. به تعبیری، هر یک از داستان‌های شاهنامه را می‌توان پنجره‌ای رو به جهانی واقعی انگاشت که در آن آدمیان با یکدیگر و با نیروهای برتر و فروتر از خوشی رو در رو می‌گردند، در برابر آن‌ها می‌ایستند و یکدیگر و جهان را به چالش می‌گیرند. در مجموع، خواندن داستان‌های شاهنامه رفته‌رفته به انباشت بینشی از ساز و کار میان انسان و طبیعت بیرونی یا انسان‌ها با یکدیگر می‌انجامد. در روند رشد

سیمای سیمرغ در اساطیر و منابع مکتوب فارسی باستان و میانه از آغاز با سه ویژگی بارز رقم خورده است: بزرگی جثه، قدرت شفا بخشی و حراستگری، و، مهم‌تر از همه، دانایی و رازدانی دور از دسترس آدمیان خاکری که سیمرغ را، چه در بعد جسمانی و چه در ساحت فکری و معنوی، به پدیده‌ای برتر از انسان بدل می‌کند. چنین دانایی و رازدانی‌ای را می‌بایست پیش از دیگر ویژگی‌های سیمرغ بررسید، چه، در فرهنگ‌های بدوی بارزترین وجه تمایز بال‌داران افسانه‌ای از دیگر جانوران است و به آنان جا و مقامی منحصر به فرد در فراسوی جهان مادی و طبیعی می‌بخشد. در این مقاله جایگاه سیمرغ در شاهنامه و منطق الطیر مورد بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: سیمرغ، پنجره‌واری، آینه‌داری، اسطوره، کمال، عزت

مقدمه

اسطوره‌پردازان ایران باستان تصویر او را بر پایه تک‌واژه‌ای که در دو عبارت اوستا آمده است رقم زده‌اند که می‌توان آن‌ها را از فضای مه گرفته اعصار اساطیری تا به امروز پی گرفت. در سفر دور و دراز و دگرگون ساز، سیمرغ پیوندش را با بوته و برکه‌ای که موطن باستانی او انگاشته می‌شده است، نگه می‌دارد؛ چنان که در چهره‌پردازی او در شاهنامه فردوسی خواهیم دید.

«آنچه در این تغییر و تبدیل بنیادی، یعنی انتقال میراث اساطیر ایرانی از متون کتبی و مقال شفاهی دوران ساسانیان به عهد سامانیان و بعدها، بر ما مجهول مانده آن است که چگونه سیمرغ با دودمان پهلوانان سیستانی پیوند می‌خورد. از حدس و گمان‌هایی که می‌تواند در حل این مشکل سودمند افتد یکی درباره ناهمخوانی‌هایی میان روایت‌های سیستانی و دو رشته دیگر روایی است که در شاهنامه در هم تنیده شده‌اند؛ ناهمخوانی روایت‌های ملی و روایت‌های مغانی. از جمله می‌توان به مقال ارزش رنگ سفید اشاره کرد که در اساطیر آریایی رنگ دیوان نیست ولی در اساطیر سیستانی شاهنامه رنگ و نام دیوی



تصویر گر: میثم موسوی

زیر پر سیمرغ فرو هشت و او بدان نزدیکی خود را پنهان کرد. چون شب درآمد و سیمرغ از آن صحرا منهزم شد، آهویی بر سر زال آمد و پستان در دهان زال نهاد. چون زال شیر بخورد خود را بر سر زال بخواباند؛ چنان که زال را هیچ آسیب نرسید. مادرش برخاست و آهو را از سر پسر دور کرد و پسر را سوی خانه آورد. پرسش‌های بسیاری را که از دیدگاه تاریخ ادبیات و نیز از منظر روایت‌پردازی می‌توان درباره این روایت طرح کرد به کناری می‌گذاریم تا به هویت سه شخصیت اصلی آن- مادر زال، آهو و سیمرغ- بپردازیم و معنای حضور و رفتار ایشان را نه در مقام شخصیت‌هایی در یک درام انسانی بلکه به‌عنوان ابزاری برای تأمل در مضمون الطاف الهی- آن سان که باید شامل احوال طفل بیچاره‌ای به‌نام زال گردد- بررسی کنیم. روشن است که وظیفه سیمرغ و آهو در اینجا عمدتاً این است که مادر زال را مطمئن سازند که مشیت الهی بر بقای هستی زال زبون قرار گرفته و او را در کنف امان نگاه خواهد داشت. با تفهیم این نکته به او و به خواننده، نه سیمرغ و نه آهو و نه حتی مادر زال نقش دیگری برعهده ندارند.

دنباله مطلب در وبگاه نشریه

ادبیات فارسی در فراختای زمان، آثار ادبی زبان فارسی رفته رفته نقشه‌ی آینه‌وار را نیز در خود پرورده‌اند. بدین معنا، که خواننده را به درون وجود آدمی نیز می‌کشاند و اسرار درون نفس را بر او می‌کشایند. تمایز میان «نقش پنجره‌واری» و «نقش آینه‌داری» روایات در اینجا به‌ویژه از این نظر دارای اهمیت است که ماهیت و نوع چالش‌های دامن‌گیر قهرمانان روایت را نشان می‌دهد؛ خواه در رویارویی با جهانی خارج از خود او، خواه در برخورد با دیو نفس یا با حریفان و دشمنانی از این دست. بر این نکته نیز باید تأکید کرد که تفاوت بین این چالش‌ها نسبی است و نه مطلق، در درجات بازنمایی آن‌هاست و نه در ماهیت و تضاد میانشان. با این تعبیر، حرکت ادب فارسی راه در دوران‌هایی که فردوسی را از عطار جدا می‌کنند، می‌توان از نمایش طبیعت بیرونی به بازنمایی نفس آدمی در حال انتقال دانست. شاید از همین رو باشد که تصویر آینه یا سطوح آینه‌وار، چون جام می یا پیاله، در روایت‌های عرفانی در مقام نمادهایی مهم سر برمی‌کنند. همین تفاوت را می‌توان از راه‌های دیگری، برای مثال، از راه مقایسه تفاوت میان چالش‌هایی دریافت که از یک سو پهلوانان حماسی- از آن جمله رستم- با آن رویارویند و از سوی دیگر، شخصیتی نظیر «شیخ صنعان» خود را با آن روبه‌رو می‌بیند. برای داستان‌پرداز روایت‌های عرفانی چالش بزرگ‌تر همانا رویارویی با دیو نفس است نه با اکوان دیو یا دیو سفید. مقایسه بین سیمرغ شاهنامه و سیمرغ منطق الطیر نیز از همین نوع است. گرچه روشن‌تر از مورد پیشین، چه در مورد دوم یکی بودن نام مرغ و برخی نشانه‌های او کار تحلیل را آسان‌تر می‌کند اما در مسیر رقم‌خوردن شخصیت سیمرغ از شاهنامه تا منطق الطیر مراحل میانی فراوانی وجود دارد که در آن‌ها استحالة تاریخی و گام به گام این موجود را می‌توان پی گرفت. در اینجا تنها به طرح یکی از روایات واسط می‌پردازیم تا پیوند میان زال و سیمرغ را با تکیه و تأکید بیشتر بر نقش این جانور و چرخش انگاره او را از شخصیت داستانی به نشانه‌ای رمزی و تمثیلی باز نماییم. این روایت- یا در واقع تمثال- را از «عقل سرخ» **سهروردی** می‌آوریم؛ رساله‌ای که در آن پرندگان گوناگون نقش‌های متفاوتی برعهده دارند. در بخشی که در ادامه نقل می‌کنیم، راوی، یعنی بازی که توانسته است خود را از دام شکارچی برهاند- در کار بازگویی حکایت حراستگری و تیمارخواری سیمرغ است از زال نوزاد زبون در فضایی صعب و سهمگین. «چون زال از مادر در وجود آمد، رنگ موی و رنگ روی سپید داشت. پدرش، سام، بفرمود که وی را به صحرا اندازند... زال را به صحرا انداختند. فصل زمستان بود و سرما، کس را گمان نبود که یک زمان زنده ماند. چون روزی چند بر این برآمد، مادرش از آسیب فارغ گشت، شفقت فرزندش در دل آمد. گفت یک باری به صحرا شوم و حال فرزند ببینم. چون به صحرا شد فرزند را دید زنده و سیمرغ وی را زیر پر گرفته. چون نظرش بر مادر افتاد تبسمی کرد. مادر وی را برگرفت و شیر داد. خواست که سوی خانه آرد، باز گفت تا معلوم نشود که حال زال چگونه بوده است که این چند روز زنده مانده، سوی خانه نشوم. زال را به همان مقام